

شاهنامه و فردوسی

پدیدآورده (ها) : آیدنلو، سجاد
کتابداری، آرشیو و نسخه پژوهی :: کتاب ماه ادبیات و فلسفه :: دی و بهمن 1383 - شماره 87 و 88
از 84 تا 93

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/35249>

دانلود شده توسط : مهدی ابراهیمی
تاریخ دانلود : 09/11/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir



سرزمین فردوسی است و این اواخر یکی از صاحب نامان که جرأت کرد نگاهی به داخل حریم شاعر بزرگ ملی بیندازد به توصیف و توصیة شاعر که گفته بود: «برآوردم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند» به سرعت با «باد» سنجیده شد، ولی این قلم به طعمی نمی گردد و توفانی از هیاهو ذره‌ای او را از جای نمی‌خیناند، هرچند ورزش نسیم کلامی متین به تأملش می‌دارد و اگر راه را خطا رفته باشد باز می‌گردد. / صص ۲۳۱ و ۲۳۲، بر این پایه نگارنده به بررسی برخی از دیدگاه‌های ایشان اقدام کرده و امیدوار است که این بحث کاملاً مقدماتی و بسیار کوتاه که

از محقق گرامی، آقای ناصر پوربیرادر دربارهٔ نشان‌های تاریخ ایران به چاپ رسیده است که از گونه‌های دیگر به تاریخ ایران زمین می‌نگرد و سبب‌آوران است که چومان دیدگاهی جدید، مورد نقد و بررسی اهل فن و متخصصان تاریخ قرار بگیرد. اما آنچه در این یادداشت بدان پرداخته می‌شود، بازخوانی بخشی از دفتر دوم آثار ایشان است که مطالبی از لون دیگر در باب «شاهنامه و فردوسی» آورده است، به‌طوری که خود ایشان دربارهٔ این بخش از کتاب نوشته‌اند: «سیاری گنوازی این وادی را صلاح نمی‌دیدند و انوومی، موضبه‌های احتیاط را شنیدم، زیرا اینجا

تنها حکم طرح موضوع را دارد، شاهنامه‌شناسان را به نقد و تحقیق علمی‌تر و پربارتر و بارتر نظریات نوآیین کتاب دوم آقای پورپیرار (صص ۲۲۹ - ۲۹۲) برانگیزد.

۱- جان سخن محقق گرامی و نظریه‌بنیادی ایشان در این چند دهه صفحه این است که: فردوسی نامزد شاهنامه‌سرایی از سوی مرکز شعوبی تدوین شاهنامه بوده است: «کتاب من، متن را [شاهنامه] سفارشی و ناستجیده و به عنوان منبع تاریخ بی‌بها می‌داند... مدخل و منظور مدفون در شاهنامه از آن فردوسی نیست و کوتاه‌تر سخن، سرودن شاهنامه پیشه فردوسی بوده است نه اندیشه او. / ص ۲۳۸» «فردوسی طوسی تواناترین نامزد شاهنامه‌سرایی تعیین می‌شود، نوشته‌اند که در آغاز کار تمام سابقه این شاهنامه‌سرایی را در اختیار او گذارده‌اند. / ص ۲۳۷»، «به نظم در آوردن شاهنامه درست منطبق با نقل‌های روایان از تأکید و اصرار آنها به حفظ امانت در مقدمه ناشی می‌شود، فردوسی نه فقط خود از این داستان‌ها بی‌خبر بوده بل اختیار تغییر روایت‌های دریافتی کتبی یا شفاهی را نداشته است. / ص ۲۵۰».^۲

تردیدی نیست که نهضت شعوبیه و کنش‌های افراطی تازیان پس از فتح ایران یکی از مهم‌ترین دلایل پیدایش واکنشی به نام «تدوین داستان‌های ملی و شاهنامه‌سرایی» در فرهنگ و ادب ایران شده است و این همان چیزی است که در مباحث نقد ادبی و سبک‌شناسی، تأثیر محیط و شرایط اجتماعی در پدیداری و دگرگونی انواع ادبی نامیده می‌شود، اما اینکه بدون رویکرد به این اصل، شاهنامه‌سرایی به‌ویژه نظم شاهنامه فردوسی را نتیجه سفارش یک مرکز خاص و زیر نظر آن بدانیم، راست بدین می‌ماند که برای نمونه اشعار و نوشته‌های انتقادی و سیاسی سال‌های پس از ۱۳۴۰ ه. ش. را که اصطلاحاً «ادبیات مقاومت» نام دارد، ساخته و فرموده یک نهاد مبارز و مخالف و سرایندگان و نویسندگان آنها را نامزد و مزدور این کار بدانیم که به هیچ روی پذیرفته نیست.

افزون بر این علت قیاسی و کلی، در هیچ منبعی نام و نشان آشکاری از سازمان یا مرکز شعوبی «شاهنامه‌سازی» - که به استناد نوشته‌های محقق گرامی باید نهاد مشهوری هم بوده باشد - نیامده است. مهم‌تر از همه اینها اشارت صریح خود فردوسی است که می‌گوید با خواست و مهر درونی خویش به دنبال نظم شاهنامه و جست‌وجوی منبع منشور آن می‌رود، حال آنکه اگر فردوسی چونان تواناترین نامزد سرودن شاهنامه برگزیده می‌شد و تمام سابقه شاهنامه‌های پیش از وی در اختیارش بود، نیازی به رفتن به بخارا، پرس‌وجوی بی‌شمار و نگرانی از پشتوانه مالی نداشت،^۳ در پایان ابیات دقیقی نیز به روشنی بیان می‌کند که راهنمای او در کار شاهنامه، دقیقی بوده و وی به پیروی از دقیقی سال‌های بسیاری برای در پیوستن شاهنامه منشور ابومنصور ی رنج برده است،^۴ همچنین مفاخرات فردوسی به نظم چنین نامه‌ای و اینکه وی شاهنامه را برای جاودانگی نام نیک خویش سروده و چنان اثری است که سبب آفرین گویی هشیاران و رأی مندان و دینداران خواهد شد، جای کوچک‌ترین گمانی را در آزادانه و علاقه‌مندانه بودن کار حماسه ملی ایران بر جای نمی‌گذارد.^۵ درباره علت امانت‌داری فردوسی و نیز عدم

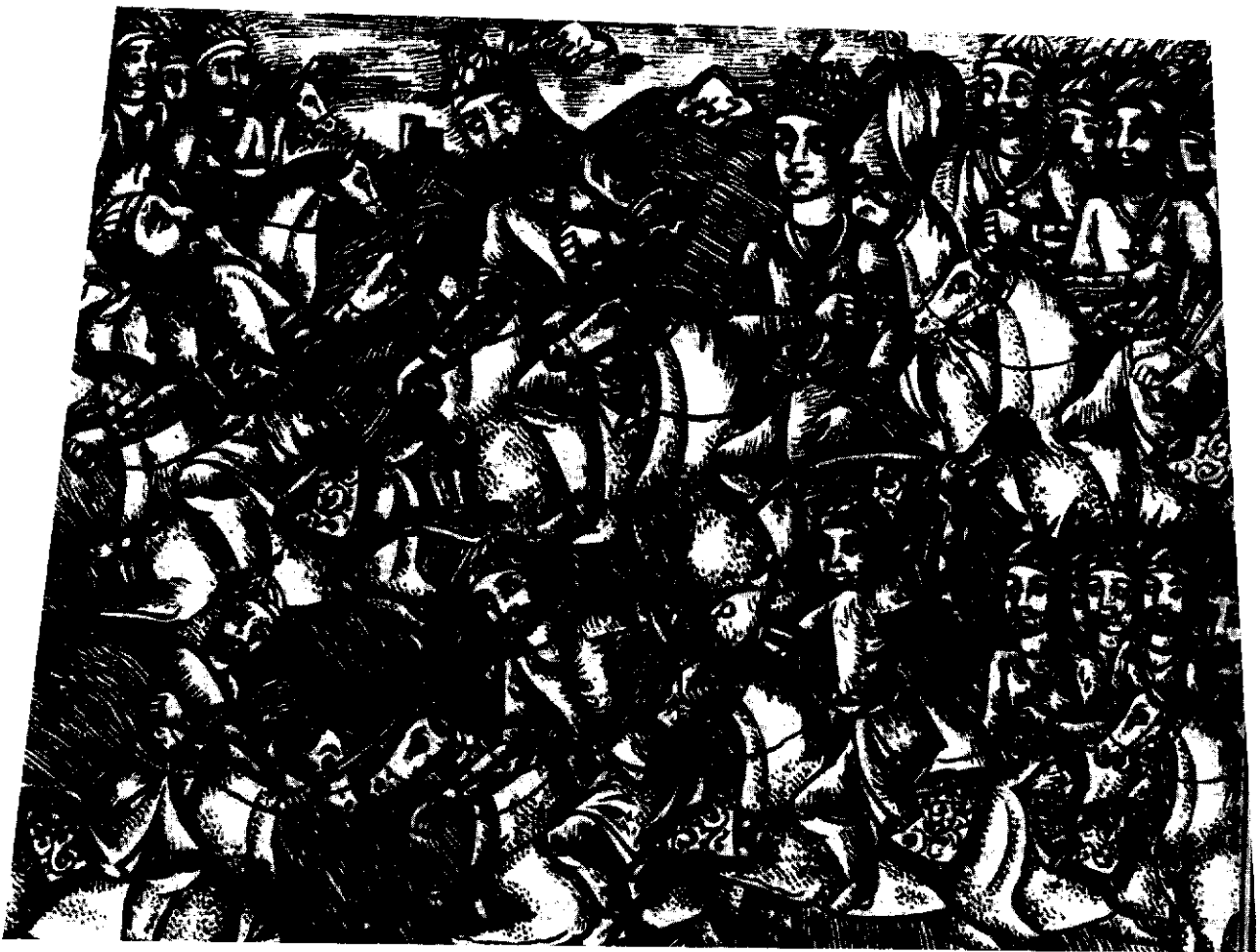
اختیار وی درباره داستان‌ها که محقق محترم اشاره کرده‌اند، ذکر این دو نکته لازم است که:

الف) پای بندی فردوسی به حفظ ساختار و جزئیات روایات منابع، برخاسته از روح امانت‌داری و شیوه خاص وی در کار شاهنامه بوده است که می‌خواست با بازگویی سخنان آن راستان بر منش، حماسه‌ای طبیعی و ملی بیافریند و نه منظومه‌ای مصنوعی و خود ساخته. در مقابل، گویندگان شفاهی این داستان‌ها کمتر مقید به رعایت جزئیات بوده‌اند و معمولاً به مناسبت بیان زبانی، روایت‌ها دچار دخل و تصرف می‌شد، بر همین بنیاد نمی‌توان «دراز است و نفتاد از او یک پیشیز» استاد توس را ناشی از تأکید روایان دانست.

ب) اگر فردوسی اختیاری در داستان‌های شاهنامه نداشت و پیشه او نظم روایاتی بود که از سوی افراد آن مرکز ویژه بدو داده می‌شد، چگونه است که در شاهنامه از بسیاری از روایات ملی ایران که شماری از آنها مانند پهلوانی‌های گرشاسپ و حماسه آرش کمانگیر از بهترین نماینده‌های شکوه ایران باستان هستند - و به پندار محقق گرامی نیز هدف شاهنامه‌سازان نمایش هرچه بیشتر این بزرگی‌های گذشته بود - نشانی نیست؟^۶ پس می‌توان گفت که فردوسی در گزینش و نظم داستان‌های شاهنامه پیرو اصولی بوده و با آزادی عمل کامل و تشخیص شخصی، شاهکار خویش را تدوین می‌کرده است و هیچ‌گونه اجبار و اعمال نفوذی در این کار بر وی وارد نمی‌شده است، چنانکه اسدی توسی نیز در این باره مستقیماً از فردوسی انتقاد می‌کند و او را عامل اصلی نبود روایات گرشاسپ در شاهنامه می‌داند.^۷

۲- «صریح‌تر بگویم که فردوسی چنان که خود معلوم می‌کند در اصرار و اقدام بر سرودن شاهنامه به دنبال یافتن شیوه‌ای برای گذران زندگی منطبق با توانایی‌های حرفه‌ایش بوده است و نه چیز دیگر. / ص ۲۵۵» و «شاهنامه‌سرایی چندان نیز با طبع حکیم طوس هماهنگ نبوده، اگر تنگی روزگار نبود چنانکه فردوسی خود توجه می‌دهد، عمر بر این کار نمی‌گذارد. / ص ۲۵۸» به استناد دیباچه شاهنامه، فردوسی پیش از آغاز کار کتاب، بی‌بهره از توانایی مالی نبوده است: و دیگر که گنجم وفادار نیست. به نوشته نظامی عروضی نیز از «دهاقین توس و صاحب شوکت و به دخل ضیاع خویش از امثال بی‌نیاز بود.»^۸ بر بنیاد این شواهد انکارناپذیر نمی‌توان هدف از سرایش شاهنامه را تأمین نیازهای مادی فردوسی دانست، به‌ویژه که استاد توس در طول زمان نظم کتاب نه تنها ثروتی فرادست نمی‌آورد، بلکه از گنج و دارایی‌اش نیز کاسته می‌شود. گذشته از این، اگر کار فردوسی صرفاً برای رهایی از تنگی روزگار بود آیا او نمی‌توانست به جای سی سال عمر باختن، از همان آغاز به ستایشگری سامانیان و غزنویان بپردازد و با هنر سخنوری بی‌مانند خویش - که مورد پذیرش محقق گرامی نیز هست - ملک الشعرا را در بارهایی شود که شاعران فروتر از او، صد شتر در زیر اموال خویش داشتند و دیگران از زر می‌زدند.^۹

۳- «قصدم این است که به جان بحث توجه دهم که افشای بی‌باری



را از بین برده است، دو دیگر: دیدگاه صائب روان شاد دکتر بهار این است که ما در بخش به اصطلاح تاریخی شاهنامه - خود استاد این تقسیم‌بندی را نمی‌پذیرند - کسان و داستان‌های تاریخی را در پیکر حماسه و ویژگی‌های لازم آن می‌بینیم. برای نمونه بی‌گمان پژوهنده محترم «بهرام گور» را به عنوان یکی از شهریاران ساسانی و در نتیجه اشخاص تاریخی قبول دارند؛ در شاهنامه این شخصیت تاریخی به هیئت پهلوانی ازدهاکش نمودار می‌شود و این یعنی تاریخ در قالب حماسه و اسطوره.

۴- درباره داستان بیژن و منیژه، سه نکته آورده‌اند که هر سه شایان درنگ است:

۱) در باب «مهربان یار» مقدمه داستان می‌نویسند: «مایلم گمان کنم که این زن نخستین رابط بین مرکز تلوین شاهنامه با فردوسی بوده. چنین می‌نماید که تأثیر بسیار مطلوبی بر او گذارده و محرک مؤثری در تشویق فردوسی به شاهنامه‌سرایی بوده است. / ص ۲۵۹» اگر پیش‌درآمد داستان را از گونه براعت استهلال‌های سایر داستان‌ها بر ساخته تخیل شاعری فردوسی ندانیم، این مهربان یار طبع آرای، همان همسر مطلوبی است که استاد توس در جاهای دیگر شاهنامه به صورت پوشیده و استعاری او را می‌ستاید و بر نبودش افسوس می‌خورد: ایا آن که تو آفتابی همی

چه بودت که بر من نتابی همی
(خالقی ۸۱/۹/۱)

شاهنامه به عنوان منبع تاریخ است. / ص ۲۳۲» و «بنابر این شاهنامه به عنوان نقل و سند تاریخی بی‌اعتبار و بر ساخته محفلی با اهداف معین است. / ص ۲۶۳» شاید این نظریه پژوهشگر گرامی در برابر دیدگاه دیگری که می‌گوید: «شاهنامه سراسر تاریخ آریاییان و ایران است» شکل گرفته باشد، اما اگر بخواهیم سفارش خود فردوسی را به کار بندیم که: ستوده کسی کو میانه گزید، باید این جمله دکتر سرکاراتی را اساس قرار داد که: «حماسه ملی ایران آمیزه‌ای است از اسطوره و تاریخ». ۱۰ در تأیید سودمندی‌های تاریخی شاهنامه برای پرهیز از مباحث و نمونه‌های طولانی، ۱۱ تنها به یک شاهد کوتاه و آشکار اشاره می‌شود: شادروان استاد ماهیار نوایی در مقاله‌ای نشان داده‌اند که تاریخ دقیق مرگ یزدگرد ساسانی (شبانگاه ۳۰ خرداد) ۱۲ فقط در این بیت شاهنامه آمده است:

شبانگاه نیران خرداد ماه

سوی آسیا رفت نزدیک شاه
(۶۲۸/۳۶۲/۹)

در پیوند با همین بحث، ایشان پس از نقل بخشی از سخنان مرحوم دکتر بهار در یکی از مصاحبه‌هایشان (ر ک: از اسطوره تا تاریخ، ص ۴۵۲) نوشته‌اند: «من بی‌صبرانه و مشتاقانه انتظار می‌کشم که اگر کسی پس از ده بار خواندن متن بالا چیزی از این کلاپسه ذهنی دریافت که قابل توضیح و استفاده باشد، مرا هم بی‌خبر نگذارد. / ص ۲۳۷» نخست اینکه کاربرد واژه نامناسب و به دور از ادب قلم «کلاپسه» برای نظریات یکی از اسطوره‌شناسان برجسته کشور، ادب نفس نوشته

که آرایش باغ بنهفته‌ای
(۱۱/۳۱۶/۹)

حتی اگر نظریات دیگر محققان را در این باره بپذیریم که «مهربان یار» را از گروه راویان و گوسان‌ها و یا از زنان خودسالار و خودسرای بهره‌مند از فرهنگ و دانش دانسته‌اند، ۱۳ باز دلیل استواری در دست نیست که این «جفت نیکی‌شناس» را رابط برانگیزنده مرکز - ناشناخته - تدوین شاهنامه بدانیم و پایه شاعر پاک زبان و آیین‌مندی چون فردوسی و شاهکاری بسان شاهنامه را این اندازه فرو کاهیم.

۲) «فردوسی دیگر هرگز نتوانست اثری را که در کنار و به خواهش این زن آفرید در سراسر شاهنامه تکرار کند. / ص ۲۵۹. داستان بیژن و منیژه مملو از لغات نادر و سرشار از تصاویر بدیع شعری است و در آرایش جزئیات صحنه‌ها از آن موجزسرای مصطلح فردوسی خبری نیست. /



ص ۲۶۰» دکتر خالقی مطلق که یکی از بهترین متخصصان شاهنامه در جهان به شمار می‌روند، داستان‌های برتر این اثر را: رستم و اسفندیار، رستم و سهراب، هفت خان رستم، فرود و دوازده رخ و برجسته‌ترین آنها را «رستم و اسفندیار» آورده‌اند. ۱۴ چنانکه ملاحظه می‌شود در این میان نامی از بیژن و منیژه نیست، داستانی که نه تنها - برخلاف نوشته محقق محترم - بی‌نظیرترین روایت فردوسی نیست، بلکه به باور یکی از پژوهشگران و مصححان شاهنامه از ضعف بیان نیز خالی نیست. ۱۵

۳) «داستان بیژن و منیژه از «الف‌های اشباع و اطلاق» نیز سرشار است که نشان از تقلید فردوسی از ابیات دقیقی و نشان از ناپختگی آغازین در سبک گفتار او می‌آورد... ظاهر حال می‌نماید که پادشاهی گشتاسپ را که دقیقی سروده بود بر فردوسی فرستاده‌اند و از او بازسازی داستان بیژن و منیژه را هم بر آن روال و نظم خواسته‌اند. فردوسی نه

فقط کپی کامل از بیان حماسی دقیقی را در آن داستان تکرار کرده، بل با افزوده‌هایی چون ابیات مقدمه تسلط برتر خود را نیز نمایش داده است. / ص ۲۶۱» خود پژوهشگر گرامی معتقدند که داستان بیژن و منیژه از کارهای آغازین فردوسی است، پس هنگامی که ما در مقدمه شاهنامه می‌خوانیم که فردوسی پس از کشته شدن دقیقی به دنبال به دست آوردن منبع او که در پایتخت مشغول نظم بوده است، می‌رود، می‌توان گفت که به سروده‌های او نیز دسترسی نداشته است و بیژن و منیژه تقلیدی از گشتاسپ نامه دقیقی نیست. ضمناً اشاره محقق محترم به ناپختگی سبک فردوسی در داستان بیژن و منیژه با دیدگاه پیشین ایشان درباره یگانگی این روایت ناسازگار است.

۵- محقق محترم در دو جا بر جغرافیای شاهنامه نکته گرفته‌اند: «اگر نیک بنگریم این سراینده نامه باستان و این برکشنده هویت ملی ما از ایران نقشه‌ای در ذهن ندارد، جغرافیای این نجد را نمی‌داند و ایران او مرز معین نمی‌شناسد... تنها ارتباط جغرافیایی موجه در شاهنامه فقط شامل محدوده خراسان است که همه جا با ایران یکی گرفته می‌شود، در گفت‌وگوی از نواحی دیگر یا شاهنامه ساکت است و یا اوهام می‌بافد. / ص ۲۷۷» با رویکرد بدین که «جغرافیای حماسه و اسطوره» چنانکه از نامش نیز برمی‌آید، ویژگی‌های حوزه خود را دارد، ۱۶ هیچ‌گاه نباید در شاهنامه و دیگر آثار حماسی و اساطیری به دنبال جای‌های جغرافیایی منطبق با واقعیت و جهان بیرون بود اما با این حال، این گونه هم نیست که بی‌مکانی اسطوره در حماسه بر جای مانده - همانطور که بی‌زمانی آن نیز به زمانمندی کهن و دور دگرگون می‌شود - و هر آنچه در شاهنامه آمده، مبهم و بدون نمونه است. پژوهشگر گرامی و خوانندگان علاقه‌مند می‌توانند برای آگاهی از حدود جغرافیایی ایران زمین در شاهنامه - باز تأکید می‌شود که با خصوصیات حماسه - و موقعیت مکان‌های دیگری که از آنها نام برده شده است و ایشان «بافته اوهام فردوسی» خوانده‌اند به منابعی که در یادداشت‌ها اشاره می‌شود، مراجعه فرمایند. ۱۷ در جای دیگر ایشان به دستاویز چند بیت مربوط به رفتن سام و نوذر به بارگاه منوچهر در داستان زال و رودابه نوشته‌اند: «بدین گونه معلوم می‌شود که آمل و ساری به ظن فردوسی و شاهنامه‌سازان در سیستان بوده است. / ص ۲۷۹» این نتیجه‌گیری از آنجا به دست آمده است که در چند بیت پیش، منوچهر فرزندش نوذر را به نزد سام - و طبعاً در سیستان - می‌فرستد، اما باید توجه داشت که در همان چند بیت مورد استناد محقق گرامی اشاره شده است که سام و نوذر به فرمان منوچهر به پایتخت وی که در شمال ایران است می‌روند و این نشان می‌دهد که سیستان و آمل و ساری، ناحیه‌های جدا از هم هستند:

خروش تیره برآمد زدر

هیون تگاور بر آورد پر

سوی بارگاه منوچهر شاه

به فرمان او برگرفتند راه

(یعنی از سیستان)

منوچهر چون یافت زو آگهی

بیاراست دهبیم شاهنشهی

چو دریای جوشان برآورد جوش
(خالقی ۱/۲۲۲/۸۶۶ - ۸۶۹)

۶ - «جمع‌آوردندگان و پردازندگان افسانه‌های باستان از پیش با فردوسی آشنا نبوده‌اند و فردوسی به عنوان صاحب سخن آوازه‌ای نداشته است. / ص ۲۵۴» و «... فردوسی پیش از سرودن **شاهنامه** با هیچ مرجعی درباره تاریخ افسانه‌ای ایران آشنا نبوده، چندان که در آغاز کار منابع و مطالب **شاهنامه** را از دیگران طلب می‌کند. / ص ۲۵۴» پژوهشگران **شاهنامه** جملگی در اینکه فردوسی پیش از آغاز رسمی نظم شاهنامه، داستان‌هایی را سروده است هم سخن‌اند و بیژن و منیژه شناخته شده‌ترین و پذیرفته‌ترین این روایات است. ۱۸ به دور از تحقیقات و نظریات، در دیباجة **شاهنامه** آن بیت مهربان دوست فردوسی خطاب بنو که: گشاده زبان و جوانیت هست

سخن گفتن پهلوانیت هست
(خالقی ۱/۱۴۳/۱)

بهترین و استوارترین دلیل این است که فردوسی قبل از **شاهنامه** سرایی داستان‌هایی را به نظم درآورده که در شهر خویش و نزد دوستان به عنوان صاحب سخن پهلوانی موصوف شده است. همچنین دیدگاه یادشده محقق محترم با نظریه دیگرشان که: «کپی ابیات دقیقی را برای فردوسی فرستاده‌اند و او بیژن و منیژه را براساس آن سروده است» در تناقض است.

۷- در (ص ۲۶۲) نوشته‌اند: «پس از این خواهیم آورد که شاهنامه بدلی است از افسانه‌های چینی، هندی، یهودی و مصری که به خراسان و شرق ایران کشانده‌اند.» میان داستان‌های **شاهنامه** و در دیدی گسترده‌تر اساطیر ایرانی با نمونه‌های همانند هندی، یونانی، چینی و... مشابهتی وجود دارد، اما همواره باید این اصل مهم و پذیرفته علمی - پژوهشی را در نظر داشت که: شباهت همیشه دلیل تأثیر و تأثر نیست و شایسته‌تر است که این گونه بررسی‌ها در عرصه تطبیق (ادبیات، اسطوره‌شناسی یا حماسه پژوهی تطبیقی)، مطرح شود و اینکه با بودن پیشینه اساطیری بسیار کهن و وسیع کسان و داستان‌های حماسی ایران، آنها را بر ساخته‌ای از روایات انیرانی و بیگانه بدانیم، قابل اثبات و پذیرش نیست، به طوری که محقق گرامی نیز به رغم جمله: «پس از این خواهیم آورد که... تا پایان بحث مربوط به **شاهنامه** و فردوسی (ص ۲۹۲) کمترین اشاره مستقلى به این موضوع نکرده‌اند.

۸ - پژوهشگر محترم داستان‌های **شاهنامه** را از دوره انوشیروان به بعد بر ساخته خود فردوسی و بدون پشتوانه منابع زبانی و نوشتاری دانسته‌اند: «از انوشیروان به بعد، دیگر این شخص فردوسی است که از قول و مغز و یاد خویش و به شتاب **شاهنامه** را به پایان می‌برد. / ص ۲۸۳» نخست اینکه: در این فاصله داستانی گفتارها و روایاتی مانند: اندرزهای بزرگمهر، نهادن شترنج و داستان بهرام چوبین دیده می‌شود که دارای صورت مکتوب پهلوی هستند و همسانی‌های **شاهنامه** با نمونه‌های موجود آنها این گمان را استوار می‌کند که فردوسی از آن آثار پهلوی و یا منابع شفاهی یا کتبی مبتنی بر آنها بهره گرفته است. ۱۹ دو

دیگر: برعکس نوشته محقق گرامی (ص ۲۸۳) از روزگار شهریارى انوشیروان تا پایان **شاهنامه** بارها فردوسی از روایان داستان‌ها و مأخذ خویش یاد کرده است. ۲۰ ثالثاً: ایشان در (ص ۲۶۸) بر این باورند که خوارداشت تازیان در داستان یزدگرد: «حاصل بازنویسی شاعرانه متون و به نظم درآوردن قصه‌هایی است که [فردوسی] دریافت می‌کرد و یا می‌شنید.» پس چگونه است که از انوشیروان به این سو - که حمله تازیان نیز در آن بخش است - پرداخته ذهن فردوسی و بی‌استناد به منابع است؟ نتیجه اینکه **شاهنامه** یگانه نمونه مفهوم حماسه «طبیعی» در فرهنگ و ادب ایران زمین است و هیچ یک از داستان‌هایش «مصنوع» سراینده آن نیست.

۹- پس از آوردن بیت‌های:

همی داشتم تا کی آید پدید

جوادی که جودش نخواهد کلید

چنین سال بگذاشتم شصت و پنج

به درویشی و زندگانی به رنج ...

نوشته‌اند: «منطقی است از میان ستیزهای موجود، سال ۳۲۵ را برای تولد شاعر برگزینیم که میانه تمام استدلال‌ها از تولد که تا محیط طباطبایی است و هیچ کدام را بر دیگری فضل و فروغی نیست. در این صورت ۶۵ سالگی شاعر در ۳۹۰ هجری قرار می‌گیرد. این سال‌های اوج قدرت محمود و دوران افول و نکول کامل شعوبیه در خراسان و در عین حال سالی است که علی‌الظاهر برای شاعر آمیدی به بازگشت سفارش دهندگان کتابش نمانده است. / صص ۲۸۶ و ۲۸۷» اگر دنباله بیت‌های مورد بحث محقق گرامی را در **شاهنامه** بررسی کنیم، خواهیم دید که مربوط به ۵۸ سالگی فردوسی است. با اینکه در ۶۵ سالگی شاعر و یا پس از آن سروده شده - و از آغاز فرمانروایی محمود (۲۸۷) یاد می‌کند - بر همین بنیاد تولد فردوسی را نیز باید در سال ۳۲۹ یا ۳۳۰ ه. ق دانست: ۲۱

بدان گه که بُد سال پنجاه و هشت

نوان تر شدم چون جوانی گذشت

....

فریون بیدار دل زنده شد

زمان و زمین پیش او بنده شد

(خالقی ۴/۱۷۲/۴۳ و ۴۶)

۱۰- در (ص ۲۷۱) آورده‌اند: «حتی آنچه را که فردوسی در مقاطعی

ناگزیر و فقط در پیشگاه محمود کار خویش را ستوده و ارزش گذارده است بر نظم استوار آن و خدمتی که به زبان کرده سخن می‌گوید و نه از متن کتاب.» همواره این گونه نیست و فردوسی در ضمن ستایش‌های محمود و بیرون از آن درباره ارج و اهمیت درونمایه **شاهنامه** نیز سخن گفته است، برای نمونه:

تو این را دروغ و فسانه بدان

به یکسان روشن زمانه بدان

از او هر چه اندر خورد با خرد

دگر بر ره رمز معنی برد

(خالقی ۱/۱۱۳/۱۱۴ و ۱۱۴)

بدین نامه شهریاران پیش

بزرگان و جنگی سواران پیش

همه رزم و بزم است و رای و سخن

گذشته بسی روزگار کهن

همان دانش و دین و پرهیز و رای

همان رهنمونی به دیگر سرای

ز چیزی کز ایشان پسند آیدش

همین روز را سودمند آیدش

(۲۲/۳۳۳/۶ - ۲۵)

شاهنامه ابومنصور ی دست یازید نه به فرمان خود ابومنصور محمدبن عبدالرزاق توسی ، پهلوان دهقان نژاد جامع شاهنامه مثنوی .

۱۴- در باز آورد نام و عنوان راویان شاهنامه (ص ۲۵۸) از «مهبود

دستور» بر اساس این بیت نام برده‌اند:

بر این داستان بر ، سخن ساختم

به مهبود دستور پرداختم

(۱۵۵۵/۱۴۶/۸)

در صورتی که «مهبود» نام دستور انوشیروان و یکی از شخصیت‌های

داستانی شاهنامه است ، نه یکی از راویان داستان‌های ملی .

۱۱- در (صص ۲۶۳ و ۲۶۴) بر پایه چندبیت از مقدمه و پایان داستان

اکوان دیو ۲۲ به این نتیجه رسیده‌اند که: «فردوسی خود از سرودن قطعه‌هایی در شاهنامه چندان دل خوش نبوده است .» حال آنکه ابیات مستند پژوهشگر محترم دربارهٔ روساخت اساطیری و پرشگفت داستان و در بایستگی گزارش نمادین آن است و فردوسی با آوردن: «تو مر دیو را مردم بدشناس» معنای رمزی روایت را باز گویی می‌کنند نه ناخشنودی خویش از نظم آن را ، چون با توجه به استقلال و اختیار پیش گفته ، در صورت عدم رضایت به سادگی می‌توانست از سرودن داستان چشم‌پوشی کند .

۱۲- دربارهٔ از بین رفتن شاهنامه‌های پیش از شاهکار فردوسی

آورده‌اند: «اگر این سرایندهگان ، مؤلف و یا ناظم موضوعی به اختیار خود بوده‌اند پس چه کسی و چرا کار آنها را نپسندیده و از گردونهٔ تألیف خارج کرده است؟ آیا دیوان و منظومه و مؤلفهٔ دیگری می‌شناسید که سرستی چنین را دنبال کرده باشد؟» ص ۲۴۴ پاسخ پرسش نخست این است که: داور و پسند جمعی مردم - که بی‌گمان برخاسته از ویژگی‌های خاص شاهنامه فردوسی در قیاس با آثار همانند دیگر بوده است - در طول زمان باعث شده که با بودن اثری چون شاهنامه ، شاهنامه‌های منظوم و مثنوی پیش از فردوسی مورد رویکرد جدی قرار نگیرد و از بین برود ، به بیان خود فردوسی:

چو روشن بود روی خورشید و ماه

ستاره چرا بر فرازد کلاه

اما سؤال دوم محقق محترم سخت شگفت‌انگیز است ، چرا که از

همان روزگار فردوسی تا امروز ، صدها دیوان و مجموعهٔ نظم و نثر از گزند حوادث رهایی نیافته و به دست ما نرسیده است که از مهم‌ترین نمونه‌های معاصر شاهنامه ، دیوان کامل و مثنوی‌های رودکی را می‌توان نام برد . ۲۳

۱۳- در (ص ۲۵۳) می‌خوانیم: «کسی که او را دقیقی شناخته‌اند به

دعوت آن سپهبد [پهلوان دهقان نژاد که دلیر و بزرگ و خردمند و راد توصیف می‌شود] برای به نظم درآوردن داستان‌ها پیش از فردوسی داوطلب می‌شود .» دقیقی به خواست نوح‌بن منصور سامانی به نظم

۱۵- «دسترسی زال به اتاق رودابه با کمندی است که رودابه از

گیسوی خود به زال می‌فرستد . / ص ۲۸۷» در شاهنامه با اینکه رودابه گیسوی کمندآسای خویش را برای بالا آمدن زال می‌گشاید ، اما پوردستان با استفاده از کمند به کاخ می‌رود:

کمند از رهی بستد و داد خم

بینداخت خوار و نزد هیچ دم

به حلقه درآمد سر کنگره

برآمد زبن تا به سر یکسره

(خالقی ۱/۲۰۱/۵۲۸ و ۵۲۹)

۱۶- دربارهٔ کاربرد واژهٔ «باختر» به معنی: شرق ، غرب و شمال در

شاهنامه می‌نویسند: «بعدها فرهنگ‌نویسان بسیار کوشیدند تا بر این فصاحت عقل و نقل به صورتی سرپوش نهند و بی‌هشانه مدعی شدند که مثلاً باختر هم به معنی شرق و هم به معنی غرب و حتی گاه به معنی شمال بوده است . / ص ۲۸۰» اساس استنباط مفاهیم واژگان ، بررسی آنها در متون گوناگون و استناد به شواهد کاربرد آنهاست ، بر همین پایه زمانی که واژه‌ای در یک متن به معنای مختلف - به هر دلیل - به کار رفته و نشانه‌های درون متنی ، درستی معنایی این استعمال را تأیید می‌کند ، باید در فرهنگ تاریخی زبان پارسی همهٔ این موارد را به دیده داشت و این گزارش‌های مستند به متون را نمی‌توان و نباید «سرپوش گذاشتن بر فصاحت عقل و نقل» دانست . این نکته نیز افزودنی است که دلالت‌های معنایی «باختر» دلایل ویژهٔ خود را دارد . ۲۴

۱۷- «تا امروز کمتر خواننده‌ایم که این به راستی بزرگ‌ترین و

کهن‌ترین شاهکار ادبی ایران نه به نقد حتی به ویراستاری بایسته رسیده باشد و روشنفکری ما چشم به راه مانده است که عثمان اوف یا ژول مول یک شاهنامه پاکیزه به دستشان برساند . / ص ۲۳۷» این گونه دید و داور و با بودن کوشش‌های کسانی چون: زنده‌یاد استاد مینوی ، دکتر دبیر سیاقی ، آقای مهدی قریب ، آقای محمد روشن ، آقای محمدعلی بهبودی ، دکتر سعید حمیدیان ، دکتر عزیزالله جوینی ، آقای پرویز اتابکی



و ویژگی‌های زبانی آن عصر، چندان تازی‌گرا نیست که بتوان «مجد و عظمت فروزانفر» را وابستهٔ زبان و لغت عرب دانست و چنانکه دکتر شفیعی کدکنی نوشته‌اند، نثر علامه فروزانفر استوار، سخته، دارای مفردات و ترکیبات و ساختارهای نحوی جاندار و به دور از هرگونه صنعت است.^{۲۷}

۱۹- در پی نوشت مربوط به یادداشت دکتر شفیعی کدکنی با نام «نکته‌ای دربارهٔ طوس و حماسه‌های ملی، هستی، اسفند ۱۳۷۱» زیر این جملات استاد: «فقط و فقط همین «طوس» بوده است که زادگاه هر سه حماسهٔ بزرگ زبان فارسی شده است حتی یکی از این سه حماسه هم از قلمروی دیگر در خراسان بزرگ، مثلاً نیشابور یا مرو یا سمرقند یا بلخ یا غزنه یا هرات یا سرخس یا سیستان بیرون نیامده است.» نوشته‌اند: «فردوسی و دقیقی به تقریب در یک نسل تاریخی و ادبی زیسته‌اند. مسعودی از مرو و دو شاهنامه‌سرای دیگر، ابوالمؤید و ابوعلی بلخی از بلخ برخاسته‌اند، ضمناً دقیقی را نیز بلخی گفته‌اند. ص ۲۳۹.» نخست اینکه بحث دکتر شفیعی کدکنی بر سر آثار برجستهٔ ادب حماسی ایران است و مسعودی مروزی را که بر پایهٔ صفت دنبال عنوانش اهل مرو است نمی‌توان در این گروه گنجانید، چون بیش از سه بیت از وی بازمانده و داوری در باب چند و چون شاهنامهٔ او بر این اساس، کامل و دقیق نخواهد بود، گرچه این سه بیت به همراه این قرینه که اثر

و... در ویرایش و سامان‌دهی متن شاهنامه بر بنیاد یک یا چند نسخه خطی و یا چاپی و مهم‌تر از آنها، تصحیحات دکتر جلال خالقی مطلق و آقای مصطفی جیحونی، به‌راستی «خورشید را به گل انودن» است.^{۲۵}

۱۸- پس از نقل بخشی از دیدگاه روان‌شاد استاد فروزانفر دربارهٔ فردوسی (سخن و سخنوران، ص ۴۶) نوشته‌اند: «فروزانفر که نثر فوق به وضوح نشان می‌دهد تا چه حد به لغت و زبان و بیان عرب وام‌دار است فردوسی را از آن می‌ستاید که با تعصب برخورد کرده و گویا مجد و شوکت باستانی نیاکان را که عرب بر یاد داده زنده کرده است، حال آن که گمان نمی‌کنم بی‌کمک زبان و بیان و لغت و حتی القابای عرب برای شخص ایشان نیز مجد و عظمت کنونی باقی می‌ماند. / ص ۲۴۸» دقت در آن قسمت از نوشتهٔ علامه فروزانفر که مورد نظر پژوهشگر گرامی است، نشان می‌دهد که استاد، فردوسی را بیشتر از جنبهٔ هنر سخنوری و فصاحت و بلاغت شاهنامه می‌ستایند تا زمینهٔ ملی‌گرایانهٔ اثرش. دو دیگر: محدود کردن پایگاه علمی استاد فروزانفر به توانایی ایشان در زبان و ادبیات عرب به هیچ روی پذیرفته نیست، چون این حوزه تنها بهیچ از شخصیت علمی استاد را شامل می‌شد و خود ایشان دربارهٔ آن سویهٔ دیگر گفته‌اند: «از ادب بعد از اسلام ایران چیزی نیست که ندانم.»^{۲۶} حتی اگر معیار قضاوت محقق محترم نثر استاد باشد باید توجه داشت که واژگان به کار رفته در نوشته‌های ایشان با رویکرد به زمان نگارش

او نخستین تجربه نظم **شاهنامه** در ادب پارسی بوده است، گواهی تواند بود بر اینکه **شاهنامه** او را شاید نتوان همپایه شاهکار فردوسی و سروده‌های دقیقی و اسدی قرار داد - خود محقق گرامی در (ص ۲۴۱) به این نکته اشاره کرده‌اند - ثانیاً: ابوالمؤید و ابوعلی بلخی برخلاف نوشته پژوهشگر محترم، تدوینگر شاهنامه‌های منثور بوده‌اند و نه سراینده آن. سه دیگر: پژوهش دکتر خالقی مطلق ۲۸ کمترین تردیدی در «توسی» بودن دقیقی بر جای نهماده و انتساب او به بلخ یا هر شهر دیگری کاملاً نادرست و مردود است.

۲۰- به عنوان نکته‌ای بیرون از موضوع مقاله که ذکر آن ضروری است - طرّاً للباب - باید گفت که محقق محترم در بخش‌های مختلف کتاب در نقد نظریات روان شاد دکتر زرین کوب در مواقعی به جای بررسی اثر و نظر، بالحنی ناشایست به نقد شخصیت آن استاد مرحوم پرداخته‌اند، برای نمونه در پی نوشت (ص ۳۴) آورده‌اند: «... راستش و لا اقل تا آن جا که به آقای زرین کوب مربوط می‌شود بسیار افسوس می‌خورم که متن آن برنامه‌ها [منظور برنامه هویت] را من نوشتم، زیرا آن مطالب چندان الکن بود که متأسفانه برای زرین کوب اعتبار بیشتری آورد.» شاید تنها بتوان گفت:

بزرگش نخوانند اهل خرد

که نام بزرگان به زشتی برد

پانویست‌ها:

پلی بر گذشته، ناصر پورپیرا، انتشارات کارنگ، چاپ اول، ۱۳۸۰

۱- سه جلد چاپ شده به ترتیب عبارت است از: کتاب اول: **دوازده قرن سکوت**، برآمن هخامنشیان، کتاب دوم: **پلی بر گذشته**، برآمن اسلام (بخش اول، بررسی اسناد فرهنگی)، کتاب سوم: **در تدارک هویت ملی**، برآمن صفویه و گویا کتاب چهارم نیز با نام: **پایان پراکندگی**، برآمن مردم منتشر خواهد شد.

۲- همچنین، رک: صص ۲۵۱ و ۲۶۲.

۳- دل روشن من چو بگذشت از اوی

سوی تخت شاه جهان کرد روی

که این نامه را دست پیش آورم

به پیوند گفتار خویش آورم

بیرسیمم از هر کسی بی‌شمار

بترسیمم از گردش روزگار

مگر خود درنگم نباشد بسی

بیاید سپردن به دیگر کسی

و دیگر که گنجم وفادار نیست

همین رنج را کس خریدار نیست

(خالقی ۱۳۷۱ و ۱۳۵۱/۱۴ - ۱۳۹)

۴- من این نامه فرخ گرفتم به فال

بسی رنج بردم به بسیار سال

(مسکو ۱۹۱۳/۱۶)

۵- چو گفتار دهقان بیاراستم

بدین خویشان رانشان خواستم

که ماندن ز من یادگاری چنین

بلان آفرین کو کند آفرین

پس از مرگ بر من که گویندم

بدین نام جاوید جویندم

(۷۶۵ - ۷۶۳/۹۷/۸)

چو این نامورنامه آمد به بن

ز من روی کشور شود پر سخن

از آن پس نمیرم که من زنظم

که تخم سخن من پراکنده‌ام

هر آن کس که دل‌دهش وری‌ودین

پس از مرگ بر من کند آفرین

(۳۶۸۲/۲۳، ۳۶۸۴)

۶- در این باره برای نمونه، رک: بهار، مهرداد: **جستاری چند در فرهنگ ایران**، انتشارات فکر روز، چاپ دوم ۱۳۷۴، ص ۱۲۱ ریاحی، محملمین: **ان هنر اصلی فردوسی که ناگفته و ناشناخته مانده است، پایداری حماسی**، انتشارات مروارید ۱۳۷۹، ص ۶۱ دکتر دوستخواه نیز در بیت معروف: **پی افکنم از نظم... «نظم» را نه «سخن» به نظم در آورده»** در مقابل «سخن به نثر نگاشته»، بلکه به معنی گردآوری و سامان‌دهی داستان‌های پهلوانی از خاستگاه‌های گوناگون و گنجاندن آنها در ساختاری یگانه می‌دانند که باز دلیل دیگری است بر کار اندیشیده، مختار و منظم فردوسی. رک: **شاهنامه و سنت حماسه گفتاری**، **حماسه ایران یادمانی از فراسوی هزاره‌ها**، نشر آگه ۱۳۸۰، ص ۱۵۰.

۷- به **شبهنامه** فردوسی نثر گوی

که از پیش گویندگان برد گوی

بسی یاد رزم یلان کرده بود

از این داستان یاد ناورده بود

(**گر شاسپ نامه** ۱۶۲۰ و ۱۷)

۸- رک: **چهار مقاله** (از روی تصحیح علامه محمد قزوینی) شرح و توضیح: دکتر سعید قره‌بگلو و دکتر رضا انزلی نژاد، نشر جامی ۱۳۷۶، ص ۶۲.

۹- این دیدگاه محقق محترم بیشتر با این سخن نظامی عروضی سازگار است که: «[فردوسی] **شاهنامه** به نظم همی کرد و همه امید او آن بود که از صله آن کتاب چهار آن دختر بسازد.»

۱۰- رک: بنیان اساطیری حماسه ملی ایران، **سایه‌های شکار شده**، نشر قطره ۱۳۷۸، ص ۷۱، البته استاد بعد توضیح داده‌اند که مراد از «تاریخ» مفهوم سنتی آن است.

۱۱- بزرگانی چون آرتور کریستین سن (رک: **کیانیان**، ترجمه دکتر ذبیح‌الله صفا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم ۱۳۶۸، ص ۴۹) و دکتر جلال خالقی مطلق (رک: بیژن و منیژه و ویس و رامین، **ادب پهلوانی**، دکتر محمد مهدی مؤذن جامی، نشر قطره ۱۳۷۹، ص ۳۱۷) معتقد به تاریخی بودن سلسله «کیانیان» در **شاهنامه** هستند. برای بحث «**شاهنامه و تاریخ**» جز از مقاله پرمایه دکتر سرکاراتی، برای نمونه رک: جنیدی، فریلون: **زندگی و مهاجرت آریاییان بر پایه گفتارهای ایرانی**، بنیاد نیشابور، چاپ دوم ۱۳۷۴، پژوهش شریعتی، پرویز: **زمان‌های تاریخی در شاهنامه**، **نمیرم از این پس که من زنده‌ام**، به کوشش دکتر غلامرضا ستوده، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۴، صص ۷۴۳ - ۷۶۱، هم او: **داستان آفرینش و تاریخ پیشدادی و کیانی در باورهای کهن ایرانی**، انتشارات



هونام ۱۳۷۸ .

۱۲- رک: روزمرگ یزدگرد شهباز و درازای پادشاهی او، شاهنامه شناسی، انتشارات بنیاد شاهنامه ۱۳۵۷، صص ۳۸-۴۳.

۱۳- رک: مزدلیو، کتابون: فردوسی... و آن زن که بود؟ چیستا، شماره ۷۴ و ۷۵، دی و بهمن ۱۳۶۹، صص ۵۵۱-۵۵۶. جیحونی، مصطفی: گوسان یا مهربان، کتاب پاژ، شماره ۱۱-۱۲، زمستان ۱۳۷۲، صص ۱۹-۴۰.

۱۴- رک: درباره عنوان داستان دوازده رخ، محیط ادب، به کوشش حبیب یغمایی، دکتر سید جعفر شهیدی، دکتر باستانی پاریزی و استاد ایرج افشار، انتشارات دبیرخانه هیات امنای کتابخانه‌های عمومی کشور ۱۳۵۸، ص ۱۵۶.

۱۵- رک: جیحونی، مصطفی: شاهنامه فردوسی، انتشارات شاهنامه پژوهی، اصفهان ۱۳۷۹، کتاب صفر، ص ۱۲۷.

۱۶- رک: صفا، ذبیح‌الله: حماسه سرایی در ایران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم ۱۳۶۳، صص ۱۲ و ۲۴۰، آرزگ: سخی پیرامون جغرافیای اساطیری و حماسی، فرهنگ کتاب هفتم، پاییز ۱۳۶۹، صص ۲۹۵-۳۰۲.

۱۷- انوری، حسن: ایران در شاهنامه، نمیرم از این پس که من زنده‌ام، همان، صص ۷۱۹-۷۲۹ شهیدی مازندرانی، حسین: نقشه جغرافیایی شاهنامه، مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب ۱۳۷۱، هم او: مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه، بنیاد نیشابور ۱۳۷۶، کریمان، حسین: پژوهشی در شاهنامه، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران ۱۳۷۵.

۱۸- رک: ریاحی، محمدامین: آن هنر اصلی فردوسی که ناگفته و ناشناخته مانده است، پایداری حماسی، همان، صص ۵۹ و ۶۰.

۱۹- در این باره برای نمونه، رک: صفا، ذبیح‌الله: حماسه سرایی در ایران، همان، صص ۳۳ و ۴۹ و ۵۰. آکبرزاده، داربوش: شاهنامه و زبان پهلوی، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی پایزنه ۱۳۷۹، صص ۱۰۲-۱۲۸ و ۱۶۳-۱۷۵.

۲۰- نمونه را:

یکی پیر بُد پهلوانی سخن

به گفتار و کردار گشته کهن

چنین گوید از دفتر پهلوان

که پرسید موبد ز نوشین روان
(۲۸۸۵/۲۸۰۸ و ۲۸۸۶)

یکی پیر بُد مرزبان هری

پسندیده و دیده از هر دری
(۱۵۳۱۶/۸)

۲۱- رک: ریاحی، محمدامین: سر چشمه‌های فردوسی شناسی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۷۲، صص ۲۷-۳۳.

۲۲- بیتهایی مانند:

خرمدمد کاین داستان بشنود

به دانش گراید بدین نگرود

تو مر دیو را مردم بدشناس

کسی کو ندارد زیزدان سیاس

۲۳- درباره سخن سرایان هم روزگار فردوسی و پیش و پس از او که دیوان‌های آنها بر جای نمانده است، رک: مدبری، محمود: شرح احوال و اشعاری دیوان در قرن‌های ۳ و ۴ و ۵، انتشارات پانوس، ۱۳۷۰.

۲۴- در این باره، رک: رجیبی، پرویز: هزاره‌های گم شده (اهورامزدا، زرتشت و اوستا) انتشارات توس ۱۳۸۰، ص ۴۴۰.

۲۵- برای پیشینه چاپ، تصحیح و ویرایش شاهنامه، رک: جیحونی، مصطفی: شاهنامه فردوسی، همان، کتاب صفر، صص ۸۹-۱۱۱.

۲۶- رک: ریاحی، محمد امین: خاطراتی از محضر استاد، کلک، شماره ۷۳-۷۵، فروردین- خرداد ۱۳۷۵، ص ۵۱۹.

۲۷- رک: مجیدی، عنایت‌الله: مجموعه اشعار بدیع الزمان فروزانفر، با مقدمه دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، کتابخانه طهوری ۱۳۶۸، ص ۲۰.

۲۸- رک: آیا طوس زادگاه دقیقی است؟ فردوسی و ادبیات حماسی، انتشارات سازمان جشن هنر ۱۳۵۴، صص ۱۱۷-۱۲۸.